

سید ابوالفتح محمد بن ابی سعید  
پیرانہ پورہ بہار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50  
51  
52  
53  
54  
55  
56  
57  
58  
59  
60  
61  
62  
63  
64  
65  
66  
67  
68  
69  
70  
71  
72  
73  
74  
75  
76  
77  
78  
79  
80  
81  
82  
83  
84  
85  
86  
87  
88  
89  
90  
91  
92  
93  
94  
95  
96  
97  
98  
99  
100

THE  
OFFICE OF THE  
ATTORNEY GENERAL  
STATE OF TEXAS  
AUSTIN, TEXAS

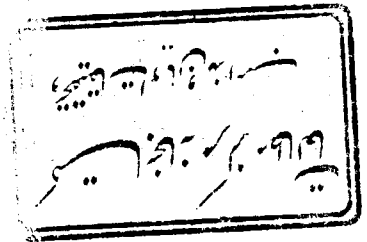


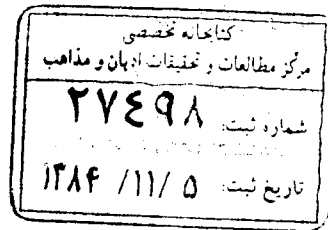


(از ریسانس و آغاز انقلاب علمی تا فروردین شاهنشاهی)

پژوهش‌های نوین در مستحبات اسلامی

فرهنگ دینی و اندیشه سیاسی / ۵





هدف مجموعه «فرهنگ دینی و اندیشه سیاسی» معرفی و ارائه آرا و تفکرات متفکران داخلی و خارجی است در خصوص مسائل عمده مبتلا به جوامع شرقی از ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، اعتقادی و... هدف اصلی، گزینش آثاری است که به طور مستقیم حوزه دینی و سیاسی مشترک و یا مرتبط با شرق، به خصوص خاورمیانه و بالأخص اسلام و ایران را دربر می‌گیرد. بدیع و تحقیقی بودن آثار تألیف یا ترجمه شده، شرط اساسی در این گزینش است. انتخاب، سفارش، تألیف، ترجمه و تدوین این مجموعه، زیر نظر آقایان محمد دهدشتی اخوان و دکتر پیمان متین صورت می‌گیرد.

تیرگستر  
مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تیرگستر ۱۳۸۴



نویسنده  
جواد فیروزی

(از رنسانسی و آغاز انقلاب علمی تا فزونی تئوری‌های پست‌مدرنیسم)

پیداایشی از آهنگار و آهنگار

فیروزی، جواد  
پیدایش الاهیات نوین در مسیحیت: از رنسانس و آغاز انقلاب علمی تا فردریک شلایر ماخر / تألیف  
جواد فیروزی . - تهران : امیرکبیر، ۱۳۸۴.  
۱۴۸ ص.

ISBN 964-00-1000-6

عنوان دیگر: پیدایش الاهیات نوین در مسیحیت.  
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه.  
نمایه.

چاپ اول: ۱۳۸۴.

۱. مسیحیت - کلام. ۲. مسیحیت - کلام - تاریخ. ۳. شلایر ماخر، فریدریش، ۱۷۶۸ - ۱۸۳۴ م.  
Schleier Macher, Friedrich. الف. عنوان.

۲۳۰ / ۰۱

۹ پ ۹ ف / ۱۱۸ BR

م ۸۴-۱۰۶۵۶

کتابخانه ملی ایران

پیدایش الاهیات نوین در مسیحیت



شابک ۰۰۲۳۰۴۵۲-۰۰۰-۹۶۴-۱۰۰۰-۶-۱۰۰۰۰ ریال ۱۷۰۰۰



پیدایش الاهیات نوین در مسیحیت

تألیف: جواد فیروزی

چاپ اول: ۱۳۸۴

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-1000-6

شابک ۰۰۲۳۰۴۵۲-۰۰۰-۹۶۴-۱۰۰۰-۶-۱۰۰۰۰

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال.

WWW.AMIR-KABIR.COM

صفحه	موضوع
۹	پیشگفتار
	بصل اول
۱۵	۱- الاهیات مستحبت
۱۵	۱- قرون وسطی
۲۱	۲- رنسانس
	بصل دوم
۲۷	پیش درآمد الاهیات نوین
۲۷	۱- دیدگاههای علمی
۳۱	۲- اصلاحات دینی
۳۷	۳- دیدگاههای فلسفی
	بصل سوم
۴۵	آغاز دوره مدرن و پیدایش الاهیات نوین
۴۹	۱- نگاههای نو به روشنگری آلمان و دوره پرسی از آن

فهرست مطالب

۴۹	..... ظهور دیانت عقل
۵۴	..... کریستین تومازیوس
۵۶	..... کریستین ولف و جی. اس. زملر
۵۹	..... رایماروس
۶۳	..... لسینگ
۷۴	..... ۲- فروپاشی الاهیات طبیعی
۷۵	..... روسو
۷۸	..... هیوم
۸۰	..... کانت
۸۹	..... ۳- جنبش ضد روشنگری در آلمان

#### فصل چهارم

۹۹	..... شلایر ماخر و پیدایش الاهیات نوین
۱۳۵	..... گاه‌شماری زندگی شلایر ماخر
۱۳۹	..... منابع
۱۴۳	..... نمایه





اقتصادی مؤثر بر این تحول، موضوع تحقیقی دیگر قرار می‌گیرد. سرچشمه این تحول، علم است، یعنی علم تجربی و از آن میان فیزیک و ستاره‌شناسی. علم با تحول بنیادین خود فلسفه را متأثر کرد و پژوهش‌های آن تأثیر، بر الاهیات تأثیر نهاد.

علم نخستین، بیشتر بر فلسفه تراشی و فرضیه‌سازیه‌های تجربی ذهنی استوار و بشدت با وهم و تخیل عالمان، آمیخته بود و برای تجربه و آزمایشگاه و مشاهده محسوس و علمی، جایگاهی نمی‌شناخت. در آن دوره علم تجربی با پیشفرضهای متافیزیکی و دینی همراه بود و نمی‌توانست به تنهایی نتیجه‌هیچ پژوهشی را روشن سازد. در این میان، جهان‌نگری دینی مفروضات فلسفی و علمی‌اش را بر علم تحمیل می‌کرد. در واقع در حیات بشر دوره‌ای پدید آمده بود که عیار هر فرآورده‌ای اعم از علمی یا فلسفی در بازار دین عیان و آشکار می‌شد. هیچکس نمی‌توانست یافته‌های شخصیش را آزادانه بیان کند. در آن دوره دانشمندان تجربی جسارت ایستادگی در برابر اصول دینی را نداشتند و اگر ذهن خود را از سیطره دین می‌رهانیدند، دستگاههای رسمی دینی به آنها اجازه عرض اندام نمی‌دادند. این بود که دین در آن دوره تقریباً ۱۰۰۰ ساله از جنبش و تپش باز ماند و در پی خویش علم و فلسفه را در یخبندان رکود و جمود به رخوت کشاند. تغییر فکر و تنوع نظر، ضد ارزش شمرده و با برچسب بدعت از صحنه رانده می‌شدند. آنچه مقبول و مطابق اراده و نظر کلیسا بود، ثبات فکر و یکسانی اندیشه‌ها بود. اجتماعهای آن دوران، با خشکسالی علمی دست به گریبان بود. علم هم اگر یافت می‌شد، حق انحصاری روحانیان دین بود. شیوه متداول آن زمان، رونویسی کتابها و منابع بود. کتابها فقط در دست عده‌ای معدود می‌چرخید و بندرت در چرخه‌ای آزاد دست به دست می‌شد. مقدسان مقرب، به کتابها مراجعه می‌کردند و سپس محتوای آنها را برای عامیان بی سواد تفسیر می‌کردند. آثار برجسته علمی که نوعاً متعلق به یونان و بندرت مربوط به قرون وسطی بود، برای مردمان ناشناخته بود و اگر کسی هم نام اثری را می‌دانست و می‌توانست آن را بخواند و بفهمد، با مشکل آزادی بیان روبرو می‌شد. مبانی فهم قرن‌ها دست نخورده باقی ماند. اما رفته رفته انحصار شکست و یخها رو به



مهم‌تی. اس الیوت به نام سرزمین هرزه<sup>۱</sup>، پدید آمد. از این منظر، مدرنیته گرچه جریان‌ی نوپا و موقتی است، در رساندن بشر به دوره پست مدرن، نقش مهمی ایفا کرده است. در توصیف مدرنیته به دیدگاه‌های دیگری نیز بر می‌خوریم. در میان مورخان، عده‌ای تاریخ پیدایش مدرنیته را به سده پنجم میلادی می‌رسانند. به گمان اینان آغاز مدرنیته زمانی است که واژه لاتین «Modernus» برای توصیف عصر نوین مسیحیت در تمایز از الحاد رومی به کار گرفته شد. این واژه در توصیف رنسانس و پیدایش آثار پترارک نیز به کار رفته است. پس از آن در بیان تجدد برخاسته از صنعت چاپ، پیدایش و رشد طبقه متوسط، پدیدار شدن کاپیتالیسم، پیدایش سیستم ملت - دولت، و مفهوم وجدان فردی لوتر در برابر اقتدار سنت، به این واژه بر می‌خوریم. در حقیقت باید پذیرفت که مدرنیته پدیده پیچیده‌ای است؛ پیچیده‌تر از آنکه بتوان تعریف سهل و ساده‌ای از آن به دست داد. مدرنیته را باید همچون فرایندی تاریخی شناخت؛ به مثابه فرایندی متنوع و متکثر و بسیار دور از تحلیلها و توصیفهای تک عاملی. مدرنیته مفهومی نسبی است و بیشتر در جایی معنا و مفهوم می‌یابد که دیدگاه‌های سنتی و قدیم‌تر در برابر نظریه‌های تازه‌تر مرعوب می‌شوند و به زانو در می‌آیند و یا دست کم تعبیری نو می‌یابند. امروزه در جامعه‌شناسی مدرن با نوعی کالبدشکافی جدید سنت مواجه می‌شویم که تعابیر پیشین را در تعریف سنت، صیقل می‌زند و سنت را در معنایی نوین به کار می‌برد.

الاهیات مدرن با پیدایش رمانتیسیسم نیز همراه است. در آن دوره، مدرن را در برابر سنتی و آنچه متعلق به گذشته است به کار می‌بردند. فردیش شلگل<sup>۲</sup> و دیگران از پیدایش روح جدید در ادبیات و در احساس آدمی سخن می‌گفتند. آنچه مدرن خوانده می‌شد در برابر مفاهیم کلاسیک قرار می‌گرفت. این خود بوضوح گویای آن است که آنچه در دوره‌ای مدرن بوده است، زمان دیگری از دور خارج و سنتی خوانده می‌شود. در پیدایش الاهیات مدرن، نهضت اصلاح دینی، نقشی موقت دارد زیرا به تعبیر ارنست

1- T.S. Eliot (1888-1965)- *The Waste Land*

2- F.Schlegel (1772-1829)



تقویت استقلال فردی و پیامدهای منطقی آن، باعث رشد فزاینده دنیاگرایی و تمایل بیشتر به زندگی این جهانی شد و پیشرفتهای دنیوی ملاک و معیار تمامی کنشهای فردی و جمعی قرار گرفت. معنای این سخن آن نیست که مدرنیته مساوی با پیروزی فراگیر معرفت سکولار است. بلکه بدین معناست که مسیحیت رشد یافته در دامان عصر مدرن و در واکنش به اقتضاهای آن، با مسیحیت پیش از آن یعنی مسیحیت سده هفدهم فرقههای فارقی داشت. خواننده، با مطالعه این نوشتار، به صحت این مدعا پی خواهد برد.

از دوره روشنگری به بعد که مبانی عمده مسیحیت دستخوش نقادی شد، بتدریج نوعی بی تفاوتی نسبت به دین رواج یافت و رفته رفته تقویت شد. مفاهیمی از قبیل امکان وقوع معجزات، نظریه وحی، اعتقاد به گناه ذاتی، مسئله شرور، تفسیر کتاب مقدس و منزلت آن، هویت عیسی مسیح، و مسائلی از این قبیل در بوته نقد قرار گرفت. رمانتیسیسم، مارکسیسم و پروتستانتیسم لیبرال از مهم ترین جنبشهایی بودند که پس از روشنگری، الاهیات را بشدت متأثر ساختند. در سده بیستم با تنوع فراوانی از جنبشهای دینی و مکتبهای الاهیاتی مواجه می شویم که می توان همه آنها را تحت عنوان بسیار کلی «مدرن»، دسته بندی کرد. در این میان مکتب بارت، بونهافر و تیلیخ از همه برجسته تر است. بحث درباره هر یک از این مکتبها موضوع چند تحقیق علمی است. بدرستی معلوم نیست که الاهیات در آینده چه راهی خواهد پیمود. آیا اقتدار گذشته اش را باز خواهد یافت؟ تنها گذشت زمان قادر است پاسخ این پرسش را عیان سازد. مسلم آن است که دین گرچه ضعیف شود هرگز ریشه کن نخواهد شد.

\* \* \*

در فراهم آمدن نوشتار حاضر به این افراد وامدارم: استاد محترم آقای محمد مجتهد شبستری؛ استاد محترم آقای دکتر فتح الله مجتبایی برای رفع پاره ای ابهامها؛ آقایان دکتر مجتبی زروانی و دکتر بهزاد سالکی برای در اختیار نهادن منابع ارزشمند؛ و سرانجام همسر گرامیم به خاطر کمکهای بی دریغش.

مقدمه  
در قرن هجدهم و ابتدای نوزدهم، روشنگری در قرن هجدهم  
پیش از همه، بر عقل و استدلال علمی تأکید داشت و به دنبال آن، روش‌های علمی را بازنگری کرد و به دنبال آن، روش‌های علمی را بازنگری کرد و به دنبال آن، روش‌های علمی را بازنگری کرد.  
قرن شانزدهم و ابتدای قرن هجدهم، روش‌های علمی را بازنگری کرد و به دنبال آن، روش‌های علمی را بازنگری کرد و به دنبال آن، روش‌های علمی را بازنگری کرد.  
در قرن هجدهم و ابتدای قرن هجدهم، روش‌های علمی را بازنگری کرد و به دنبال آن، روش‌های علمی را بازنگری کرد و به دنبال آن، روش‌های علمی را بازنگری کرد.  
در قرن هجدهم و ابتدای قرن هجدهم، روش‌های علمی را بازنگری کرد و به دنبال آن، روش‌های علمی را بازنگری کرد و به دنبال آن، روش‌های علمی را بازنگری کرد.  
در قرن هجدهم و ابتدای قرن هجدهم، روش‌های علمی را بازنگری کرد و به دنبال آن، روش‌های علمی را بازنگری کرد و به دنبال آن، روش‌های علمی را بازنگری کرد.

۱- قرون وسطی

(از ابتدای تاریخ تا انقلاب علمی)

تاریخ فلسفه

فصل اول

شروع می‌شود و رفته رفته اوج می‌گیرد تا به متألهی به نام فردریک شلایر ماخرا<sup>۱</sup> می‌رسد. آغاز رسمی الاهیات مدرن نیز در واقع به این دانشمند و دیدگاههای او باز می‌گردد.

گرچه در این پژوهش که هدف آن بررسی پیدایش الاهیات دوره مدرن است، سخن گفتن از قرون وسطی و شرایط تفکر دینی آن مناسبت چندانی ندارد، اشاره‌ای گذرا به اصول و مبانی علمی، متافیزیکی و دینی آن دوره تا آنجا که دانستن آن دخلی در فهم دقیق‌تر الاهیات مدرن می‌تواند داشت، خالی از فایده نخواهد بود.

در قرون وسطی بندهایی بر ذهن‌ها بسته شده بود که بعضاً مانع بنیادین در پیشرفت علم بود؛ اصولی که جنبه قدسی آنها قوی بود و در حکم اصول دین محسوب می‌شد؛ مثلاً تقبیح دانایی در سخنان اگوستین:

در اینجا به گونه دیگری از گمراهی اشاره می‌کنم که متنوع‌تر و خطرناک‌تر است. زیرا فراتر از آن شهوت جسمانی که در حواس و لذایذ ما نهفته است... ممکن است در خود ذهن، از طریق همان حواس جسمانی، گونه‌ای تمایل و کنجکاوی بی‌ثمر نهفته باشد، نه از آن نوع سرور جسمانی، بلکه از راه آزمایش و تجربه به کمک نیروی جسمی و تحت لوای آموختن و دانش... لذت ما معطوف امور جذابی چون دیدن، بوییدن، چشیدن و لمس کردن می‌شود؛ اما کنجکاوی برای آزمودن ممکن است معطوف امور کاملاً متفاوتی شود، البته نه به منظور محک زدن جنبه‌های ناخوشایند آنها، بلکه فقط و فقط به خاطر تمایل به تجربه و اکتشاف... بنابراین مردمانی در پی آن می‌روند تا پدیده‌های طبیعت را اکتشاف کنند - یعنی جنبه‌هایی را که بیرون از وجود ماست - با اینکه این دانش برای آنها مفید هیچ فایده‌ای نیست؛ زیرا آنها فقط از این رو مایلند بدانند که می‌خواهند بدانند... [من از این وسوسه‌ها به خدا پناه می‌برم]، خداوندا، تئاترها دیگر هرگز

۱- Friedrich Schleiermacher (1768-1834)



مرا خطاب نمی‌کنند و دیگر اهمیتی به دانستن موقعیت ستارگان نمی‌دهم.<sup>۱</sup>

در این دوره، علم و دانش منحصر به مترات بود. جهان مسیحی قرون وسطی و دربار آن که در آن زمان محدود بود، در آن زمان محدود بود. جهان مسیحی قرون وسطی و دربار آن که در آن زمان محدود بود، در آن زمان محدود بود. جهان مسیحی قرون وسطی و دربار آن که در آن زمان محدود بود، در آن زمان محدود بود.

1- Augustine, Confessions, as cited in the *Sleepwalkers, A History of Man's vision of the*

*Universe*, Arthur Koestler, Hutchinson Press, 1959, PP:90-1-Changing

در اینجا نمی‌خواهیم به مترات علمی سنت اگوستین به دیده تحقیر بنگریم. او برای شک در الاهیات مسیحی  
تخصصی بلندمرتبه است. آنچه مهم است این نکته است که او علم نجوم و قور دانش دینی، درباره دانش  
تجربیه به گریزهای اظهار نظر کرده که نتیجه این پژوهش متاهلان پس از او از علوم تجربی و حتی  
تحقیق و نگاره‌ها آن بوده است. سخن گفتن در این باره نیازمند فرصتی دیگر است. [در نقل از کتاب  
جراگونگرها، از ترجمه منوچهر روزجانی، دوره برده‌ام]

۲. علم و دین، آیان یاروبور، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران ۱۳۴۲، ص ۲۱.

مانع نخستین، انشقاق عالم به دو بخش بود که منجر به انشقاق فکری شد<sup>۱</sup>. دوم، عقیده جزمی به مرکزیت زمین بود که می‌توان آن را به منزله بی‌توجهی کامل به ریشه افکاری دانست که با فیثاغورسیان آغاز شد و ناگهان در زمان آریستارخوس ساموسی قطع گردید. سوم، عقیده به حرکات متحدالشکل در دوایری کامل. چهارم، جدایی از ریاضیات. پنجم، ناتوانی درک این نکته که هر جسم ساکنی متمایل به سکون و هر جسم متحرکی مایل به ادامه حرکت است. بزرگ‌ترین توفیق انقلاب علمی در نخستین بخش آن، مرتفع ساختن این ۵ مانع اساسی بود و این امر به دست کپرنیک، کپلر و گالیله صورت پذیرفت. از آن پس راه وصول به ترکیب نیوتنی گشوده گشت و سفر به سوی عصر اتم سرعت روزافزون یافت. این، مهم‌ترین نقطه عطف در تاریخ بشری بود و در طرز زندگانی او تغییری اساسی تر از پیدایش یک چشم سوم در سر و یا دگرگونی بیولوژیک دیگری به شمار می‌رفت<sup>۲</sup>.

از موانع اساسی که در سراسر قرون وسطی فراگیر و حاکم بود، ثنویت بود. برتراند راسل، شرح این ثنویت را در کتاب خود، تاریخ فلسفه غرب، باز گفته است: «دوگانگی میان روحانیان و عامه مردم، دوگانگی میان فرهنگ لاتینی و فرهنگ تیوتنی، دوگانگی میان حکومت آسمانی و حکومت زمینی و دوگانگی میان روح و جسم...»<sup>۳</sup>.

دوگانگی میان حکومت آسمانی و حکومت زمینی که در عهد جدید به چشم می‌خورد، در کتاب اگوستین قدیس به نام شهر خدا، به نظم و قاعده در آمده است و دوگانگی میان جسم و روح را باید در فلسفه افلاطون جستجو کرد. نوافلاطونیان این دوگانگی را تثبیت کردند.

به اعتقاد کوستلر عمده‌ترین خبط و خطایی که مدرسیان مرتکب شدند، پذیرفتن

۱. مراد وایتهد در اینجا احتمالاً ثنویت آسمان - زمین، روحانی - جسمانی است. که به جهان،

نگاهی طبقاتی می‌انداخت. ۲. کوستلر، ۱۲۲-۱۲۳

۳. تاریخ فلسفه غرب، برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۴۳۱.



حقیقت ازلی و ابدی است، نه مشاهده تجسم‌های ناکامل آن در جهان حادث. مطلوب اصلی، توصیف و پیش بینی و مهار یک پدیده محدود نبود - چنان که در علم جدید هست - بلکه درک و دریافت معنایی بود که هر جزء در رابطه با کل، و در درجه اول با خداوند می‌یافت.

ارسطو، جهانی فرض می‌کرد که زمین در مرکزش ثابت بود. اندازه این جهان نیز محدود بود چون او می‌گفت که اگر جهان نامحدود باشد نمی‌تواند مرکزی داشته باشد. ارسطو بی‌تأمل به این نتیجه نرسید که زمین ساکن است. او فکر می‌کرد که آیا زمین می‌تواند مثلاً مطابق نظر فیلولائوس حرکت کند یا نه؛ از نظر او پاسخ منفی بود زیرا اگر زمین حرکت می‌کرد باید پدیده‌های خاصی در آن رخ می‌داد، مانند وزش شدید یا نبود یکنواختی. از دید ارسطو حرکت دایره‌وار اجرام آسمانی، زیبا و ارضاکننده بود. افلاک می‌چرخیدند و خارجی‌ترین فلک - فلک ثوابت - محرک اول به حساب می‌آمد. در پشت همه این حرکات نیز محرک غیر متحرکی حضور داشت که کل نظام را به حرکت در می‌آورد. اینجا دیگر قلمرو ماوراءالطبیعه بود و خارج از حوزه فیزیک. افلاک ارسطو لایزال و لایتغیر بود، زیرا تا آن هنگام دگرگونی عمده‌ای مشاهده نشده بود. اما در زمین، تغییر و زوال هر روز اتفاق می‌افتاد.<sup>۱</sup>

الاهیات قرون وسطی، بیش از هر کس مدیون و مقهور دو شخصیت بود: زنون رواقی<sup>۲</sup> و افلاطون<sup>۳</sup>. این هر دو نیز از جهاتی متأثر از شخصیتی نیرومند بنام اورفئوس<sup>۴</sup> بودند. دو جنبه اساسی الاهیات آن دوران، عقل و وحی بود که پس از آن به دست توماس اکویناس بسط یافت و دو شعبه الاهیات عقلانی<sup>۵</sup> و الاهیات وحیانی<sup>۶</sup> را پدید آورد. در آن دوران الاهیات، مقدس‌ترین و اشرف همه علوم بود چرا که درباره اشرف موضوعات

۱. ایان باربور، ۲۰-۲۱؛ نیز: تاریخ علم کمبریج، کالین، ا. رنان، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، ۱۳۶۶، ص ۱۴۷-۱۴۵

2- Zeno (336-264.BC)

3- Plato (427-347.BC)

4- Orpheus

5- Natural Theology

6- Revealed Theology = الهیات مکاشفه‌ای



مربوط به دنیای خاکی، با طبقه روحانی برابر بود، اما در سلوک با اشراف، دستی توانا تر داشت. این خود، از عوامل پیدایش آزادیخواهی شد و رفته رفته زندگی مادی را از انحصار روحانیان به درآورد. از دیگر عوامل مؤثر، اصلاحات دینی لوتر و پیدایش حکومت‌های مستقل بود که در فرانسه و انگلستان و اسپانیا بر سر کار آمدند؛ حکامی که بتدریج می‌توانستند با منافع ملی پاپ درافتند. بدین سان، رنسانس و اصلاح دینی، ترکیب فلسفی قرون وسطی را از هم پاشید. رنسانس، خود، فیلسوف و فلسفه برجسته‌ای عرضه نکرد، اما زمینه‌های انقلاب علمی را پدید آورد. از دیگر تمدن‌ها نیز، جریان‌های علمی به ذهن غربی سرازیر شد. به گفته هلزی هال: «تأثیراتی که جنوب (امپراطوری اسلامی) از راه‌های گوناگون بر اروپا گذارده بود، از همه تأثیرات دیگر مهم‌تر بود<sup>۱</sup>». انسان دوره رنسانس با استقلال نسبی‌ای که به دست آورد و با کشفیات نوین علمی‌ای که صورت داد، اعتمادی نسبت به خود و توانایی‌هایش یافت. این اعتماد به انسان، رفته رفته به مکتبی مبدل شد که «اومانیزم<sup>۲</sup>» نام گرفت. در این دوره جهان‌بینی نوینی تأسیس شد و علم دنیوی توسعه یافت، دانشی که در انحصار کشیشان و در محدوده مصوبات کلیسا نبود: «رهبران کلیسا نمی‌توانستند پیدایش اومانیزم را نادیده بگیرند. در همان آغاز کار، هنگامی که نخستین نشانه‌های تأثیر جنوب بر اروپا پدیدار گشت، کلیسا در پی آن برآمد تا با استقرار نظام فلسفی خود که اساساً بر شالوده فلسفه ارسطویی بود، رهبری و زمامداری جنبش نوینی را که فرا رسیدنش پیش‌بینی می‌شد، خود به دست گیرد. بدین ترتیب دستاوردهای نظام علمی ارسطویی زبانزد شد و طلایه داران انقلاب علمی ناگزیر برای ابطال آن دست به مبارزه‌ای بی‌امان زدند. روش استقرایی ارسطو که در اسکندریه به کار گرفته شده بود، مزایای علمی بزرگی به همراه

۱. تاریخ و فلسفه علم، لوئیس ویلیام هلزی کال، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۴۸-۱۴۹

2- Humanism. See *Dictionary of Religion and Philosophy*, G. Mac Gregor, New York, 1989, P.318



دستاورد علم جدید، بزودی وارد فلسفه و از آنجا وارد الاهیات شد. اولین فیلسوف سده هفدهم که به نوعی مؤسس فلسفه جدید است، شک آور چیره دست فرانسوی، رنه دکارت<sup>۱</sup> بود. درباره دکارت در آینده سخن خواهیم گفت و خواهیم کوشید تا تأثیر وی را بر اندیشه عقلانی و از آنجا، بر الاهیات روشن سازیم.

در این گفتار و پیش از ورود به سده هفدهم و عصر انقلاب علمی، نمی‌توانیم از شخصیت‌هایی که در پدید آوردن پیش‌زمینه‌های علم نوین، سهمی بسزا داشتند، ذکر می‌کنیم. اینان، فیزیک و هندسه آسمان را و از آنجا، نگاه آسمانی بشر را تغییر دادند و پس از خود سررشته امور را به کسانی سپردند تا بتوانند فیزیک و نگاه زمینی بشر را نیز به کلی دگرگون کنند. این غولهای بزرگ عرصه علم عبارتند از: کوپرنیک، کپلر، گالیله و نیوتن.

کوپرنیک<sup>۲</sup> کشیش کم جرأت داستان علم، از سرزمین لهستان برخاسته بود و اخترشناس قرن شانزدهم بود که در زمان حیاتش نفوذ چندانی نیافت. بقیه آن دانشمندان، متعلق به قرن هفدهم بودند. طبق روال این نوشتار، کوپرنیک در این فصل و آن ۳ تن دیگر در فصل آینده مورد بحث قرار خواهند گرفت.

کوپرنیک که در اوقات فراغت به نجوم می‌پرداخت، بزودی دریافت که خورشید مرکز عالم است و زمین نه تنها ثابت و ساکن نیست بلکه دارای ۲ حرکت است؛ گردش شبانه‌روزی به دور خود و گردش سالانه به دور خورشید. این کشف، بسیار بنیادین و فراگیر بود و عقیده زمین - مرکزی ارسطو را نقض می‌کرد. از این رو، انتشار آن، مؤاخذه روحانیان را در پی داشت. این گونه بود که کوپرنیک از انتشار آن نظریه خودداری کرد، گرچه آن را به طور شفاهی برای دوستان خود نقل می‌کرد. کتاب مهم او با عنوان در گردش افلاک آسمانی در سال مرگش (۱۵۴۳) انتشار یافت. این کتاب به پاپ اهدا شده بود و آن اندازه بختیار بود که تا زمان گالیله از محکومیت برهد. اینک کوپرنیک دریافته بود که نظریه فیثاغورس صحیح است و زمین، محور چرخش کیهانی و مسندنشین شامخ و

1- Rene Descartes (1596-1650)

2- Copernicus (1473-1543)



بسیار در این باره تحقیق شده است که دست نوشته‌ها در سال ۱۳۸۸ در ایران پیدا شده و این دست‌نویس‌ها به دست اصحاب اهل عصمت  
و رسالت می‌رسیده و در این باره شایسته است که در این باره تحقیق کنیم تا بدانیم که آیا این دست‌نویس‌ها واقعاً از سوی  
حضرت علی (ع) بوده است یا نه و آیا این دست‌نویس‌ها در زمان آنحضرت (ص) نوشته شده‌اند یا نه. البته در مورد این  
مسئله، در سال ۱۳۸۷ خورشیدی کتابی به نام «تائید وجود و نبوت حضرت علی (ع)» توسط آقایان سید مهدی باقری و سید  
احمد باقری منتشر شد. در این کتاب آمده است که در سال ۱۳۸۷ خورشیدی در کتابخانه‌های مختلف ایران، دست‌نویس‌هایی  
پیدا شدند که در آنها گفته شده است که حضرت علی (ع) در روز ۱۲ رجب سال ۱۲ خورشیدی در کوفه از جانب خداوند  
تعالی مبعوث گردید. این دست‌نویس‌ها در کتابخانه‌های مختلف کوفه، بغداد، قم، مشهد، تبریز، تهران و سایر شهرها  
پیدا شدند. در این کتاب آمده است که این دست‌نویس‌ها در سال ۱۳۸۷ خورشیدی در کتابخانه‌های مختلف ایران  
پیدا شدند. در این کتاب آمده است که این دست‌نویس‌ها در سال ۱۳۸۷ خورشیدی در کتابخانه‌های مختلف ایران  
پیدا شدند.

از آنجایی که این دست‌نویس‌ها در سال ۱۳۸۷ خورشیدی در کتابخانه‌های مختلف ایران پیدا شدند، می‌توانیم بگوییم  
که این دست‌نویس‌ها در زمان آنحضرت (ص) نوشته شده‌اند. البته در مورد این مسئله، در سال ۱۳۸۷ خورشیدی  
کتابی به نام «تائید وجود و نبوت حضرت علی (ع)» توسط آقایان سید مهدی باقری و سید احمد باقری منتشر شد.  
در این کتاب آمده است که در سال ۱۳۸۷ خورشیدی در کتابخانه‌های مختلف ایران، دست‌نویس‌هایی پیدا شدند  
که در آنها گفته شده است که حضرت علی (ع) در روز ۱۲ رجب سال ۱۲ خورشیدی در کوفه از جانب خداوند تعالی  
مبعوث گردید. این دست‌نویس‌ها در کتابخانه‌های مختلف کوفه، بغداد، قم، مشهد، تبریز، تهران و سایر شهرها  
پیدا شدند. در این کتاب آمده است که این دست‌نویس‌ها در سال ۱۳۸۷ خورشیدی در کتابخانه‌های مختلف ایران  
پیدا شدند.

این، گویای واقعیت مهمی است مبنی بر این که علم تجربی تا چه حد بر دیدگاه‌های دینی تأثیر می‌گذارد و آنها را به محاق تردید می‌برد. با نظریه کوپرنیک، یکی از حلقه‌های اتصال زنجیر بزرگ هستی<sup>۱</sup> شکاف برداشته بود.

---

1- Greate Chain of Being

۱. جوردانو برونو (۱۵۶۳-۱۶۰۰) به خرم دفاع از نظریه کوپرنیکی و به فرمان کاتولیک در آتنی سوزانده شد.  
کلی: از برونو تا کاپلر، شرف الدین خراسانی، تهران، ۱۳۷۶

سازات در مدارهای بیضوی حرکت می‌کنند که جوریستد در یکی از کانونهای آنها قرار  
بظانمانه دیتی و اعتقادی آن دوره افکار به کلر به این نتیجه خستد دست یافت که  
کر وید. کلر تیر پسر و مکتب فیتافورس بود. انقلابی که کلر ایجاد کرد، بر دید دیگری در  
کلر<sup>۲</sup> شس از کوپرنیکی، نخستین مخرج نامذاری است که به نظریه جوریستد - مرکزی  
راخصی داتان بزرگی خون ریتگر سوس، و بزجی از متکوران خسور و سرکس خون برونو  
تا نیم قرن پس از کوپرنیکی، کسی دفاع از نظریه او را ندانست جز تیبی چند از

۱- دیت‌های علمی

پیشینه آلامت‌ها بونین

فصل دوم

گرفته. قرار دادن بیضی به جای دایره مستلزم رها کردن آن ذهنیت زیباشناسانه بود که از زمان فیثاغورس به بعد بر نجوم حکومت کرده بود. دایره، شکل کامل و کامل‌ترین شکلها بود. اجسام سماوی، چون کامل بودند باید بر مداری کامل حرکت می‌کردند زیرا حرکت آنها طبیعی بود و تصور این که دایره، طبیعی است و بیضی چنین نیست بسیار آسان بود. بدین سان بسیاری از پیشفرضها ابطال می‌شد و پذیرش نظریه کپلر را بسی دشوار و هولناک جلوه می‌داد. اکنون رخنه دیگری در ذهن انسان دیندار پدید آمده بود. از طرفی، مطابق قوانین قبلی، حرکت سیارات سیر و سرعتی یکنواخت داشت که به مقتضای طبع کامل و وقار شامخ آن اجسام فلکی ارجمند و فرازین بود. اکنون مطابق نظریه کپلر، وقار و متانت آن سیارات که آهسته و پیوسته می‌خرامیدند و با طنازی دامن می‌کشیدند، به رفتاری متغیر و پرنوسان تبدیل شده بود و سیارات گه تند و گهی خسته می‌رفتند. این نکته هم سبب حیرت می‌شد و بر اذهان خو کرده به سکون و یکنواختی بیشتر می‌زد.

گالیله<sup>۱</sup>، اگر در حق نیوتن اندکی بی‌مهری ورزیم، بزرگ‌ترین پایه گذار علم نوین است. سال فوت او با سال تولد نیوتن مصادف بود. گالیله نظریه کوپرنیک مبنی بر مرکزیت خورشید را تأیید کرد و ضمن مکاتبه با کپلر، کشفیات او را پذیرفت. او از رخنه‌هایی که در تئوری ارسطویی وجود داشت استفاده می‌کرد و ضربات کاری خود را بر پیکر آن فرود می‌آورد. شاید گناه اصلی اش دفاع علنی از کوپرنیک بود. او کشف کرد که سطح ماه به بیابانی برهوت می‌ماند و شبیه کره زمین است و نقطه‌های سیاهی نیز بر روی سطح خورشید یافت. با این کشف، دلایل بیشتری بر ضد عقیده ارسطو به جاودانگی و کمال لاهوتی افلاک به دست آمد.

«کار انقلابی گالیله، بالاتر بردن استقراء از قیاس به عنوان روش منطقی علم بود آ»، و این ضربه‌ای مهلک بر بنیاد فرضیه‌های ارسطویی بود. روش تجربی در علم جای خود را باز کرده بود و سنجش عقلی و قیاسی عالم و آدم دیگر چون گذشته، مقبول دانشمندان

1- Galileo Galilei (1564-1642)

«کلیه اینها با یکدیگر سازگارند. در هر صورت، آنچه که در اینجا در مورد حرکت بیان شده با آنچه در اینجا بیان شده سازگار است. از این جهت، اگر کسی بگوید که حرکت فقط از طریق نیرو وجود می‌یابد، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

«در اینجا، گرنیک از این جهت که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

«در اینجا، گرنیک از این جهت که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

«در اینجا، گرنیک از این جهت که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

«در اینجا، گرنیک از این جهت که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

«در اینجا، گرنیک از این جهت که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

«در اینجا، گرنیک از این جهت که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

«در اینجا، گرنیک از این جهت که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

«در اینجا، گرنیک از این جهت که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

«در اینجا، گرنیک از این جهت که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

«در اینجا، گرنیک از این جهت که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

«در اینجا، گرنیک از این جهت که در اینجا بیان شده سازگار است، و در واقع، این با آنچه که در اینجا بیان شده سازگار است.» (گرنیک، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲)

برای ادامه حرکت یکنواخت در خط مستقیم، نیازی به نیرو نیست<sup>۱</sup>. نیوتن در علم تجربی مقامی بسیار والا یافت ولی آنچه توجه به آن اهمیت دارد این است که تعداد آثار نیوتن در الاهیات با تعداد آثار علمی اش برابری می‌کرد<sup>۲</sup>. او در پاره‌ای از آراء خود، در واقع کارتزین بود، با روحیه یک متعبد دیندار، ولی از آن حد از هوش بهره‌مند بود که ساحت دین را از ساحت علم به کلی جدا و متمایز شمرد. از نظر او «روش دینی از روش علمی کاملاً جدا است، چرا که محصولات آن روش قابل نفی و اثبات علمی نیست<sup>۳</sup>». اما در این میان، ساحت علم، به خدای دین متکی است. نیوتن، از آنجا که در اصل اعتقادی تثلیث‌تردید نمود، از سوی متعصبان روزگارش، آیین<sup>۴</sup> خوانده شد. عقاید و آراء متافیزیکی نیوتن، تأثیری عمیق بر آیندگان نهاد و از همه این تأثیرات مهم‌تر، نظر او در مورد صانع جهان بود که ضمن تلفیق با نظریه لرد هربرت اهل چربری، به دئیسم<sup>۵</sup> انجامید. نیوتن، همچون بویل بر این باور بود که جهان طبیعت پس از خلق شدن، در بقاء و حرکت، مستقل از خالق خویش است. خدای آفریننده، همانند ساعت سازی است که ساعت را می‌سازد و پس از آن، ساعت، مستقل از سازنده‌اش، کار می‌کند. این گونه بود که خدا و مسائل بنیادین الاهیات، روز به روز تعابیری متفاوت می‌یافت و از حضور مستقیم در عرصه طبیعت و زندگی روزمره، عقب نشینی می‌کرد. در اینجا، باید اندکی به عقب بازگردیم و شرایط عقلی و فلسفی این دوره را نیز به اختصار بازگوییم.

۱. نک. هلزی هال، ۱۸۸

۲. برت، ۲۸۱

۳. همو، ۲۸۰

۴. [تاریخ تفکر مسیحی، تونی لین، ترجمه روبرت آسریان، ۴۹-۵۵:] پیرو آریوس = Arian

۵. Deism-Lord Herbertof Cherbury;

فلسفه و ایمان مسیحی، کالین براون، ترجمه میکائیلیان، تهران ۱۳۷۵، ص ۷۰-۷۸



زمینه‌ساز تحول شد<sup>۱</sup>. پس از این پیش درآمد کوتاه، به زمینه اصلی سخن خویش باز می‌گردیم و علاقه‌مندان بحثهای ادبی را به منابعی که در این باره نگاشته شده ارجاع می‌دهیم.

اوضاع کلیسا در آن سده‌های سرشار از ناپایداری، همانند همه وضعیتهای دیگر پر از نابسامانی بود. تفرقه کلیساها، فساد پاپها، چه از نظر سیاسی و اقتصادی و چه حتی از نظر دینی آتش تحول را بر افروخته‌تر می‌کرد و زمینه ساز پرخاشهای کسانی می‌شد که دل در گرو دین داشتند و تباهی نهادهای رسمی دینی را تاب نمی‌آوردند. همین شرایط پس از مدتی، بزرگ‌ترین تحول دنیای مسیحیت را پدید آورد، یعنی جنبش پروتستانتیسم.

از نخستین کسانی که در قرون وسطی بر ضد عبودیت و اطاعت کورکورانه از کلیسا شوریده بود، شخصی بود بنام پیر آبلار<sup>۲</sup>. او می‌گفت: «پایه و بنیان دانش، شک و تردید است و برای رسیدن به ایمان باید کنجکاو بود و با پرسشهای پی در پی به یقین رسید». این دیدگاه، درست در برابر نظریه آگوستین بود که ایمان آوردن را کلید فهم می‌شمرد. او در سال ۱۱۲۲ اثر مهمی با عنوان *بله و خیر*<sup>۳</sup> نگاشت و در آن بخشهایی متضاد از کتاب مقدس، آثار پدران کلیسا و دیگر مراجع مهم کلیسایی را در یکجا گردآوری کرد. از نظر او عقل یگانه مرجع آشتی دهنده میان این آثار متضاد بود<sup>۴</sup>. آبلار می‌گفت که حقیقت نمی‌تواند با حقیقت مغایر باشد، حقایق کتاب مقدس باید با یافته‌های عقل سازگار باشد، مگر آنکه خداوندی که این هر دو را به ما عنایت فرموده است با یکی از آن دو ما را اغفال کرده باشد. به اعتقاد او زبان کتاب مقدس، بویژه برای مردم بیسواد به کار رفته است و باید آن را با موازین عقلانی تفسیر کرد. آنچه در فلسفه آبلار بیش از هر چیز بدعت آمیز و مایه تشویش کلیسا بود آن بود که از نظر او هیچ‌گونه رمزی در مسیحیت وجود ندارد و کلیه

۱. نک: رنان، ۳۷۴-۳۷۵؛ تاریخ تمدن، رنسانس، ج ۵، ویل دورانت، ترجمه صفدر تقی زاده، چاپ سوم،

تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۸۳۱؛ مکتبهای ادبی، رضا سید حسینی، تهران، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۵

2- Peter Abelard (1079-1142); See: *Dictionry of Beliefs and Religions*, Wordsworth

Reference, 1992, P.2

3- Sic et Non

۴. لین، ۱۸۱؛ دورانت، همان، ج ۴، ص ۱۲۶۰، ۱۲۶۹



این رو به‌ترین روش برای اصلاح اصلاحی مذهب در کتب مقدس به  
 از آنجمله بود و آن مذهب بود. او مذهب بود. او مذهب بود. او مذهب بود.  
 شد، از همراهی با لوتر روبرو نداشت.  
 محاوره با کلماتی که از او به‌کار رفته است، اما آن‌ها که جنبشی  
 سالهای دهه ۱۴۶۰ دیده به جهان گشودند. او معاصر مارتن لوتر بود و هم‌استاد او در  
 بدست آوردن تئولوژی را به‌کار بردند: دلیلی که باعث شد او با لوتر  
 از دیدگاه‌های پیاپی، یعنی یونان عالی

دانش داشت.  
 سر راه خود می‌رفت و در دانشگاه و کتبی از پیدایش کتبی که در  
 خردمند بود و می‌تواند به‌کار رود. با سربازی که پیشرفت داشت و همه چیز را از  
 لوتر، شهر بوم‌ها را به طاعت واداشت. این‌ها همه چیز را به‌کار بردند. از یک  
 در آتش سوزانده شد. سنجان او که بیشتر به‌کار رفتند، یکی در  
 دیدگاه‌های جداگانه از بعضی‌ها دیدی و نتایجی که به‌کار رفتند، از یک  
 از دیدگاه مصلحت‌دین پیش از لوتر، روحانی برجسته‌ای بود که نام خود را که به دلیل  
 روشی داشت.

می‌کرد، که شاید در آن اوان از او قانعی که در سده‌های آینده به‌کار رفتند تصور  
 به‌کار رفتند. در آن اوان از او قانعی که در سده‌های آینده به‌کار رفتند تصور  
 می‌تواند که در سده‌های آینده به‌کار رفتند تصور  
 در این دوره دانشگاه‌های پیاپی به‌کار رفتند. بدین  
 اصول مسلم دین را می‌تواند به‌کار برد. زمان آن‌ها که به‌کار رفتند.

زبانهای اصلی آن یعنی عبری و یونانی و بازگشت به نوشته‌های پدران کلیسا بود. او برای بیان افکارش از شیوه هزل که گاهی هم به هجو می‌کشید بهره می‌برد. زبان هزل آمیز او در خدمت اصلاح کلیسا و مبارزه بی‌امان با فساد حاکم بر آن بود. زندگی پاپها، زی روحانیان مسیحی، مناسبات حاکم بر دیرها و پیچیدگیهای الاهیات اسکولاستیک دستمایه آثار او بود. تفاوت بزرگ او با لوتر در آن بود که به اصلاحات آرام و آمیخته با آرامش می‌اندیشید. او پایه‌گذار روشهایی شد که لوتر با بهره‌گیری از آنها توانست جنبش پروتستانی را به پیش برد. مقامهای کلیسایی در گرماگرم جنبش اصلاح دینی گاه از هزلیات اراسموس، بیشتر از بیانیه‌های آتشین لوتر احساس خطر می‌کردند، گرچه پس از آنکه فشارهای کلیسا بر روح او سنگینی کرد، نیش حملات اراسموس به سوی لوتر بازگشت و بدین گونه به نقد بعضی آراء او پرداخت. مهم‌ترین کتاب اراسموس در مدح دیوانگی نام داشت که آن را در سال ۱۵۰۹ در منزل دوستش سرتوماس مور به رشته تحریر کشید و به او تقدیم کرد. در سال ۱۵۱۶، نسخه‌ای از عهد جدید را به زبان یونانی چاپ کرد که خودش آن را تصحیح کرده بود؛ به همراه ترجمه جدیدی به زبان لاتین. این ترجمه گرچه شایان ستایش نیست، از هدف اصلی او برای همگانی شدن کتاب مقدس حکایت دارد؛ هدفی که لوتر نیز با ترجمه کتاب مقدس به زبان آلمانی به سوی آن گام برداشت.

به جز فساد و انحطاط اخلاقی حاکم بر کلیساها، یکی از انگیزه‌هایی که لوتر را به قیام واداشت، مسئله فروش بهشت بود. اراسموس در سال ۱۵۱۷ برای مقابله با این رسم ناپسند، کتاب وارد شدن ژولیوس به بهشت را بی ذکر نام خویش منتشر کرد. این کتاب به شیوه‌ای ادبی و به سبک درام نگاشته شده است. ژولیوس دوم، پاپ قبلی، هنگام ورود به بهشت با درهای بسته مواجه می‌شود و کسی به او اجازه ورود نمی‌دهد. پطرس که در درون بهشت است به این دلیل که ژولیوس، دین را دستاویز دنیای خود کرده است در را نمی‌گشاید.

بسیاری از پاپها در زمان زندگی اراسموس از او حمایت کردند، ولی در سال ۱۵۲۷



آمزش نامه‌ها نوشت و نسخه‌ای از آن را برای اسقف منطقه خود فرستاد. نسخه به دست ناشری افتاد و به زبان آلمانی چاپ شد. نسخه‌های چاپ شده بسرعت فروخته شد و شورش را برانگیخت. بقیه ماجرا نیازی به توضیح ندارد. در سال ۱۵۲۰ پاپ لوتر را تکفیر کرد و لوتر با سوزاندن آن در آتش واکنش نشان داد و حمایت شاهزاده فردریک، لوتر را از خطر رهایی داد.

لوتر تعالیم فراوانی عرضه کرد، اما شاید مهم‌ترین آنها انتقال حجیت دینی از کلیسا به کتاب مقدس باشد. از نظر او همه می‌توانستند با خواندن کتاب مقدس بدون واسطه با خدا رابطه برقرار کنند. او می‌گفت که هر کس باید کشیش خود باشد. همین مسئله باعث شد تا خواندن و تفسیر و تأویل کتاب مقدس اهمیت فراوان یابد و توجه مخاطبان خداوند از سمبول‌ها و عوامل بیرونی به کلام و سخن او جلب شود.

اصلاحات دینی باعث شد تا پاپ فردی ضد مسیح معرفی شود و بنابراین حکومت‌های مستقل از کلیسا در کشورهای پروتستان بر سرکار آید. این جنبش دوگونه آزادی عرضه کرد: آزادی انسان مؤمن از قید کلیسا و بنابراین آزادی تفسیر و برداشت از کتاب مقدس؛ و آزادی اجتماعی ناشی از خلع ید پاپها. اما لوتر را نمی‌توان در چهارچوب تحولات ناشی از رنسانس و بویژه انقلاب علمی جای داد. ایمان او رنگ و بوی تعالیم اگوستین را داشت و نظریه‌های بیشتر مأخوذ از هوس و ویکلیف بود. حال و هوای لوتر، تصویرگر انسان مؤمنی است که بر سر ایمان خویش همچون بید می‌لرزد، از علم زمان خویش هیچ تصویری در ذهن ندارد، به سحر و جادو معتقد است و سوزاندن جادوگران را وظیفه مسیحیان می‌داند، و با اومانیسزم زمانه و اهداف تاریخی و امواج عصر خویش بیگانه است.

آنچه در این بخش آوردیم، نشان دهنده تحولاتی است که از سده یازدهم آغاز و به جنبش اصلاح دینی ختم شده بود و جنبه‌ای کمابیش درون - دینی داشت. اما پژواک‌هایی که پس از خود ایجاد کرد، در گوشه‌های کسانی پیچید که در ادامه این نوشتار به طور فشرده با افکارشان آشنا خواهیم شد.

\* \* \*

داشته است ولی روشهای حاکم بر علم و فلسفه و تعبیراتی که وجود دارد به نوعی تحول یافته است. البته این سده هفدهم، دارای ویژگی‌هایی است که آن را از قرون قبل متمایز می‌کند. البته نباید این سده را به تنهایی به عنوان سده‌ای که تحولی در روش‌های فلسفی داشته است، در نظر گرفت. بلکه باید دید که این سده چگونه به تحولی در روش‌های فلسفی منتهی شده است.

### ۳- دین‌های فلسفی

می‌گویند<sup>۲</sup> که در سده هفدهم، فلسفه و روش‌های فلسفی در اروپا به گونه‌ای تحول یافته است که تا حد زیادی با روش‌های فلسفی سده شانزدهم تفاوت دارد. این تحول را می‌توان به دو دلیل اصلی منسوب کرد. اول، روش‌های فلسفی سده شانزدهم، که در سده هفدهم به اوج خود رسید، به گونه‌ای تحول یافته است که تا حد زیادی با روش‌های فلسفی سده شانزدهم تفاوت دارد. این تحول را می‌توان به دو دلیل اصلی منسوب کرد. اول، روش‌های فلسفی سده شانزدهم، که در سده هفدهم به اوج خود رسید، به گونه‌ای تحول یافته است که تا حد زیادی با روش‌های فلسفی سده شانزدهم تفاوت دارد.

برای شناخت جهان محسوس می‌شد. این سده هفدهم، فلسفه و روش‌های فلسفی در اروپا به گونه‌ای تحول یافته است که تا حد زیادی با روش‌های فلسفی سده شانزدهم تفاوت دارد. این تحول را می‌توان به دو دلیل اصلی منسوب کرد. اول، روش‌های فلسفی سده شانزدهم، که در سده هفدهم به اوج خود رسید، به گونه‌ای تحول یافته است که تا حد زیادی با روش‌های فلسفی سده شانزدهم تفاوت دارد.

مهم را در برابر ما به نمایش می‌گذارد. در آن زمان و نیز سالیانی پس از آن اندیشه دینی و مستقلی به چشم نمی‌خورد. در واقع می‌توان گفت هیچ متأله مستقلی از زمان اکویناس تا اواخر سده هجدهم به عرصه نرسیده است. در این قرون متمادی بیشتر با دیندوستان، دینداران و خداشناسان مسیحی مواجهیم که در لباس دانشمندان تجربی و یا در کسوت فیلسوفان ظاهر شده‌اند. کوپرنیک آن گونه که آوردیم، کشیش بود، گالیله و کپلر و نیوتن نیز، هیچ یک مرتد و بدعتگزار و ملحد نبودند. نیوتن بسختی دلمشغول آن بود که نکند نظریه جاذبه عمومی‌اش با تدبیر خداوند و جایگاه او در نظام هستی در تضاد افتد و لذا در توجیه نظریه علمی‌اش، جایی به خدا اختصاص داد. در این چند قرن، آن گونه که آوردیم، بنیادی‌ترین تحولات، ابتدا در حوزه علم و آن هم بیشتر در عمل نجوم اتفاق افتاد و زلزله‌ای در افکار و اندیشه‌ها و پیشفرضهای متافیزیکی درافکنند که شرح مختصری از آن را آوردیم.

در این قرن، یعنی قرن انقلاب علمی، برآیند تحولات علمی و متافیزیکی، به پیدایش تفکر فلسفی مستقلی انجامید. فلسفه‌ای که پس از گذشت یک قرن، نتایج دینی خاصی نیز به دنبال داشت. این دوره مهم، فیلسوفی شکاک به خود دید که به حق او را بنیانگذار فلسفه مدرن خوانده‌اند.

انقلاب علمی، چندی قبل با افکار یک لهستانی، با پیش زمینه‌ای ارسطویی آغاز شده و مدتی بعد، رفته رفته خود را از سیطره ارسطو رهانیده و به نیوتن ختم شده بود. فلسفه نیز اکنون، این راه دشوار را آغاز کرده بود، با همان پیش زمینه‌های مدرسی، اما با لحن و ادبیاتی مدرن و مطابق علم نوین. فیلسوفی که پایه‌گذار این تحول شد، دکارت از اهالی فرانسه بود. گرچه به تعبیری که وایتهد آورده است، آنگاه که دکارت برخاست، «خاک مناسب، شرایط آب و هوایی و بذر مرغوب قبلاً وجود داشت»<sup>۱</sup>، باغبان نیز آن اندازه کاردان بود که فرآورده مطلوبی به بار آورد. در اینجا طبعاً بر آن نیستیم که فلسفه دکارت را تحلیل کنیم. بلکه می‌خواهیم به این سؤال پاسخ گوئیم که چرا فلسفه این دوره را فلسفه

1- Descartes, S.V. Keeling London, 1968, P.30



و توجه به مباحث شناخت‌شناسی و اندیشه مستقل. قبل از آن، علم، خود را از چنبره الاهیات رهانیده بود (این کلمات را بدون بار ارزشی آنها بیان کرده‌ام) و اکنون نوبت فلسفه بود.<sup>۱</sup> در قرون وسطی الاهیات، برتر از همه علوم بود و از میان متألهان، عده‌ای نیز فیلسوف بودند. در سده‌های هفدهم و هجدهم، فلاسفه‌ای می‌یابیم که برخی معتقد به مسیحیت بودند و عده‌ای نیز منکر آن و با این که نظریه‌های الاهیاتی اینان بر دیگران تأثیر می‌گذاشت، اساساً به معنای فنی کلمه متأله محسوب نمی‌شدند، بلکه در اساس فیلسوف بودند. این نیز از دلایلی است که دکارت و لاک را در زمره فیلسوفان مدرن قرار می‌دهد ولی امثال توماس اکویناس را از آن استثناء می‌کند.<sup>۲</sup> این است سرّ آنکه، گرچه در فلسفه و فکر دکارت نوعی سعی و تلاش برای هماهنگی با مقتضیات کاتولیکی به چشم می‌خورد، به رغم آن، دکارت همچنان فیلسوفی مدرن و متمایز از پیشینیان بود. در این دوره، فلسفه، خارج از فضای دانشگاهی رشد می‌کند و از سنت حاشیه‌نویسی دست می‌شوید. در این دوره، فیلسوف، ضرورتی نمی‌بیند تا برای صحت مدعایش به نام بزرگان استناد کند، چه بزرگان یونان و چه قدیسان قرون وسطی. از سده هفدهم ادبیات فلسفی نوینی پدید آمد. دکارت گرچه می‌توانست همچون گذشتگان به زبان لاتین بنویسد، ضرورتی نمی‌دید که از ادبیات مادری‌اش دست کشد. رفته رفته فلاسفه‌ای پدید آمدند که مایل نبودند از زبان لاتین برای نشر افکارشان بهره گیرند بلکه زبان مادری را ترجیح می‌دادند.<sup>۳</sup>

در آن قرن فردی به نام جان تیلوتسون<sup>۴</sup> که سخنور برجسته‌ای بود، آشکارا اعلام می‌کرد: «هیچ سخنی را که با اصول دیانت طبیعی در تضاد باشد، نباید به عنوان سخن خدا پذیرفت»<sup>۵</sup>. در همان قرن، گالیله در یکی از مکاتباتش گفته بود: «در بحث از مسائل

1- *A History of philosophy*, Fredrick Copleston, S.J. U.S.A, 1695, IV,19

2- *ibid*, IV, P.18

3- *ibid* , IV, P.16

4- John Tillotson (1630-1694)

5- *Modern Christian Thought*, James C.Livingston, vol.1, the Enlightenment and the Nineteenth Century, P.17



در جستارهای فلسفی با فلسفه اسلامی و با فلسفه غربی تفاوتی است. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است.

فلسفه غربی با فلسفه اسلامی تفاوتی دارد. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است.

فلسفه غربی با فلسفه اسلامی تفاوتی دارد. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است.

فلسفه غربی با فلسفه اسلامی تفاوتی دارد. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است. فلسفه غربی در آن در علم دین و در آن در علم فلسفه است.

اختیار بشر قرار داد و دیگر آنکه نظام معرفتی انسان را دگرگون ساخت.<sup>۱</sup> از مکاتبی که این تحول عملی به دنبال خود آورد، دئیسم<sup>۲</sup> بود. طبیعت‌شناسی، آنچنان اعتماد بشر را به خود جلب کرده بود که همه چیز را با آن قیاس می‌کردند. نظام طبیعت، مستقل و خودمدار، همچون ساعتی دقیق و منظم کار می‌کرد. خدا ساعت را ساخته و آن را کوک کرده بود و اکنون دیگر نیازی به دخالت مستقیم او نبود. بنیانگذار دئیسم، فردی بود به نام لرد هربرت اهل چربری<sup>۳</sup>. به اعتقاد او نگرش و ورود به کتاب مقدس باید به همراه پیش‌فرضهای معین عقلانی صورت پذیرد، با کلیدهایی در تفسیر، که هسته را از پوسته جدا کند. این اعتقاد، قرنی پس از آن محبوبیت عام یافت. اما مشکل اصلی این بود که در تفسیر متون مقدس، اختلافاتی بروز می‌کرد. آیا ملاک و معیاری غیر از کتاب مقدس برای سنجش حقیقت در دست نبود؟ بدین سان در پایان قرن هفدهم متفکران برجسته حوزه الاهیات به دو گروه عمده تقسیم شدند. ارتدکس‌هایی که گرایش عقلانی به امور مابعدالطبیعی داشتند و بر آن پای می‌فشرده‌اند که به هنگام درماندگی عقل، یگانه راه نجات، رجوع به متون وحیانی است. و اندیشمندان تندروتری که با عنوان دئیست شناخته می‌شدند و بر آن بودند که هیچ‌گونه نیازی به کتاب مقدس نیست و یگانه کلید حل مسائل الاهیات، عقل طبیعی مستقل است. برآیند این نزاع، دوران ساز بود. چرا که به شکاکیت هیوم در انگلستان و الحاد خشن فرانسه منجر شد. آثار این نزاع، هنوز هم در میان متفکران به نوعی مشهود است.<sup>۴</sup> اما در آلمان، وضع متفاوت بود. روشنگری انگلستان و فرانسه، متأثر از اندیشه جان لاک<sup>۵</sup> بود، در حالی که خردگرایی و روشنگری آلمان، بیشتر ناشی از تفکر مردانی چون لایب‌نیتز<sup>۶</sup> و کریستین ولف<sup>۷</sup> بود.

بدین گونه، سیر اندیشه قرن هفدهم به سوی جریانی جهت‌گرفت که از مهم‌ترین

1- *Systematic and Philosophical Theology*, William Nicolls, 1969, vol.1, P.49

2- Deism

3- Lord Herbert of Cherbury (1538-1648)

4- See: Livingston, vol.1, 16

5- John Lock (1632-1704)

6- Gottfried Leibniz (1646-1716)

7- Christian wolff (1679-1754)

از گذشت بیست و پنجی از قرن ۱۵ به قرن ۱۷ میلادی به عصره اندیشه با گذشتند.  
 حوزة الاهیات به معنای رشته‌ای که به مطالعه علمی و دست‌آوردمند دین می‌پردازد است، پس  
 مسائل دینی نیز می‌پردازد. در پایان دوره‌ای که موضوع فصل آینده است، عالمان  
 فلسفیان دوره مدرن، در کنار دیدگاه‌های فلسفی شان به طرح  
 آورده بود، اکنون به دوره‌ای می‌رسد که امروزه مدرسه و بنا بر پایه و روش  
 پشت سر گذشتگان بود و تحولات بنیادین در علم و اندیشه و نظام متافیزیکی انسان پدید  
 آید. قرن روشنگری نیز یافته است. فرآیندی که از دوره رنسانس آغاز شده و انقلاب علمی را  
 ادوار تفکر و تاریخ اندیشه غرب است: عصر جدی: قرن هجدهم علم بر این، دوران

